

## قاصدک\*

قاصدک! هان، چه خبر آوردی؟  
از کجا، وز که خبر آوردی؟  
خوش خبر باشی، امّا، امّا  
گردِ بام و درِ من  
بی ثمر می‌گرددی.

انتظار خبری نیست مرا  
نه ز یاری نه ز دیّار و دیاری - باری،  
برو آنجا که بود چشمی و گوشی با کس،  
برو آنجا که ترا منتظرند.  
قاصدک!  
در دل من همه کورند و کردند.

دست بردار ازین در وطنِ خویش غریب.  
قاصدِ تجربه‌های همه تلخ،  
با دلم می‌گوید  
که دروغی تو، دروغ؛  
که فریبی تو، فریب.

قاصدک! هان، ولی ... آخر ... ای وای!  
راستی آیا رفتی با باد؟  
با توام، آی! کجا رفتی؟ آی...!  
راستی آیا جایی خبری هست هنوز؟  
مانده خاکسترِ گرمی، جایی؟  
در اجاقی - طمع شعله نمی‌بندم - خردک شرری هست هنوز؟

قاصدک!  
ابره‌های همه عالم شب و روز  
در دلم می‌گیرند.